





لما حسن الدنيا

الم تنظر في الدنيا كيف هي  
من كان في عالمنا في زمانه  
كلما فضحنا ما رأيت  
خلقنا شقيقا ما رأيت  
لأننا مولد من جميع  
امير المؤمنين عفا و صلوات الله  
عليه و آله و اهل بيته  
فبنتي لهم طوبى لآل الأئمة  
لما حسن الدنيا  
الم تنظر في الدنيا كيف هي  
من كان في عالمنا في زمانه  
كلما فضحنا ما رأيت  
خلقنا شقيقا ما رأيت  
لأننا مولد من جميع  
امير المؤمنين عفا و صلوات الله  
عليه و آله و اهل بيته  
فبنتي لهم طوبى لآل الأئمة

لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه  
لقد خلقنا في النقصان من كل وجه

لما حسن الدنيا

لما حسن الدنيا

لما حسن الدنيا



در بیان دو فصاحت که هر یک سخن کرم گویند به چون حافظ چون صمیر

در کلام انیز در چون که در منزل است که کوه شفق بیدی چون فیلیار و خوارشلم

در خوارشلم و در خوارشلم  
در خوارشلم و در خوارشلم  
در خوارشلم و در خوارشلم

در شعر که کس بپرسد هر چند که لایق بود  
او قصاید غزل و فردوسی انور سعدی

در خوارشلم و در خوارشلم  
در خوارشلم و در خوارشلم  
در خوارشلم و در خوارشلم

در خوارشلم و در خوارشلم  
در خوارشلم و در خوارشلم  
در خوارشلم و در خوارشلم

در خوارشلم و در خوارشلم  
در خوارشلم و در خوارشلم  
در خوارشلم و در خوارشلم

نوشته زید زوی

بزرگوار خیر  
قد کلام





فرض

دست در این سینه که هم درد شناسد بادرد جواب ورنهند آن بکه گویم

رحم در عالم الکرم است اجل دارد بسی  
کاین همه طایر روح از قفسی آزاد کند

جزای کینش بچرم اگر رسد اینزد  
غلام کلفت خود و کستم در میان خود کردم

کلمہ

سئل عن ابي علي الفارسي ان هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا  
قال نعم هذا الاول فعل ما ضي في الهند ياء والتثنية تأكيد والتثالث  
فاعل والرابع تأكيد الفاعل والخامس مفعول والسادس تأكيد للمفعول  
رضي الله عنه

نَبِيَّهِ ذَكَرُوا فِي الْفُتُلِ اللَّهُ يَعْصِي عَنْ بَاطِنِ عَقْلِ الشَّعْرَى إِذَا انْفُذَ

بنفسه والحقى برأى من ابلى بنى طبع لصبى باصول شمر حتى منع وصول

الماء إليها ولم يكن له أن الله كن صرح شيخنا بخلافه والله أعلم

وَحَمَلُهُ عَلَى مَكْنِ الْأَنَالَةِ غَيْرُ صَحِيحٍ لِأَنَّهُ لَا يَصِحُّ التَّجَمُّعُ وَالَّذِي يَتَجَدُّ

المفوض له ضرورة فان امكنه بحال محله فالذي يتجه ايضا وجوبه

مالم يحصل له به مثله لا تخيل عادة خف ابن حجر رحمه الله

الملك والعلم وضع

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

دو تائب و تانایه و تابه

بیتیم ده که بیارم شوم به  
نه دارم و لطیف اندازم  
چون طالع زعفرانی نیز به

1940

وَنَحْمَدُكَ يَا قَلْبُ اللَّهِ

فَصِيحَةُ زَا الدَّارِ كِي

اللَّهُ وَمِنْ كَافٍ قَلْبٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الدَّائِمِينَ لِلَّهِ سُبْحَانَ

مجلد اول

۱۸

子

از این کتاب خوانده اند و از این کتاب خوانده اند

فایب است  
از زبان تو بدم

ان شدم که بربالینم  
مدونغا خت مرا

جله ايضا وجوده  
ابن حجر رحمه الله

سبحان الله  
الحمد لله  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
والآله الطيبين  
الطاهرين

راز صفتی  
صد بار اجل آ

بجاني محله والذی یتم  
تجمل عادة خوف

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
مكتوباً

چون طالع زعفران

للضرورة فان امكنه  
حصل له به مثله

تتميز الطبعة الأولى  
رابعي  
دعنا نرى

الحق انما هو الحق

المذكور  
المدكور

عظم امکان  
از الله ۲

5



[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

انت سیدی و بولایی: بفرودم و فریای: سرفروشت مبارک باد: بخت روی و باز آید: مرده صحت

یار بکر عیبت که هست: شش چیز مرده فرست: علم و عمل و فرخ دست: ایمان و امان و ندرست: م  
یار بکر بزم بزرگ و دلش نگر: بر حال رخته و دلش نگر: هر چند نیم لایق بخشایند: بزم منکر بکر و خوش نگر: م

کس رکف ایام چو خوار مباد: محنت زده غیر سب یار مباد: نرو ز نه روز کار نه یار نه دل: کافر بخجای روز گرفتار مباد: م

**هفت کلام نامی**

خداوند منم که در دلم آید: آفت نرسد چشم بآید: آید چشم بدان چشم بخت نرسد: در دیده بدخواه بآید آید: م

از آنکه ملک خویش بایند نوی: در ظلمت شب صبح غایب نوی: کار و بچاره نوی بسته شده: بکنم خدا بایک کن بند نوی: م  
حق تعالی که مالک الملک است: لیکن الملک غیره مالک: و بخت بیکدگر ماسو: الله قادر علی ذلك: م

اول بر ما بخت بود لبها: بکودل بر ما به ز صد دل بر ما: نه دل به ما نه دل به اندر ما: یاد دل بر ما فرست یاد لبها: م  
از رزق از رزق در کن لبها: از فاتح فتح رهنمای فرست: کار و بچاره گوید در است: و بخت بیکدگر کن لبها: م

یار بکر بزم بزرگ و دلش نگر: لطف کرمت یار بکر بزم: هر کس که بخت و بخت میبازد: جز خفت تو نذر این بیکدگر: م  
از بار تر از بزم بزم بزم: لب بزم بزم بزم بزم: بیدار شد م تر اندر بزم بزم: لاحول و لا قوة الا بالله: م

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

نار بکر بزم بزرگ و دلش نگر: بزم منکر بکر و خوش نگر: م  
یار بکر بزم بزرگ و دلش نگر: بر حال رخته و دلش نگر: هر چند نیم لایق بخشایند: بزم منکر بکر و خوش نگر: م  
کس رکف ایام چو خوار مباد: محنت زده غیر سب یار مباد: نرو ز نه روز کار نه یار نه دل: کافر بخجای روز گرفتار مباد: م  
خداوند منم که در دلم آید: آفت نرسد چشم بآید: آید چشم بدان چشم بخت نرسد: در دیده بدخواه بآید آید: م  
از آنکه ملک خویش بایند نوی: در ظلمت شب صبح غایب نوی: کار و بچاره نوی بسته شده: بکنم خدا بایک کن بند نوی: م  
حق تعالی که مالک الملک است: لیکن الملک غیره مالک: و بخت بیکدگر ماسو: الله قادر علی ذلك: م  
اول بر ما بخت بود لبها: بکودل بر ما به ز صد دل بر ما: نه دل به ما نه دل به اندر ما: یاد دل بر ما فرست یاد لبها: م  
از رزق از رزق در کن لبها: از فاتح فتح رهنمای فرست: کار و بچاره گوید در است: و بخت بیکدگر کن لبها: م  
یار بکر بزم بزرگ و دلش نگر: لطف کرمت یار بکر بزم: هر کس که بخت و بخت میبازد: جز خفت تو نذر این بیکدگر: م  
از بار تر از بزم بزم بزم: لب بزم بزم بزم بزم: بیدار شد م تر اندر بزم بزم: لاحول و لا قوة الا بالله: م



وقد لفتت ولففت... فيقولون ان...  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله  
بسم الله الرحمن الرحيم

والآراء اجمعين وبعد هذه رسالة فيما يحتاج اليه  
كل معرب اشد الاحتياج وهو ثلاثة اشياء العامل والمعمل  
والعمل والاعمال فوجب ترتيبها على ثلاثة ابواب

الباب الاول في العامل اعلم ان الكلمة وهي اللفظ  
الموضوع لغيره مفرقة ثلاثة فعل وهو ما دل بهيته وصفا  
على احد الازمنة الثلاثة ومنه حواشيته ودخول قد واكسين  
والممازلة واللام الاخر ولان اللفظ وكله عامل على  
ما يجيء واسم وهو ما دل على معنى مثل بالقرم غير مفرقة

فيه باحد الازمنة الثلاثة من حواشيته ودخول التنوين  
وحرف اعراب اللفظ والعرف وكونه مبتدأ وفاعلا ومضافا ولا ملام  
فان قيل ما معنى كون حواشيته ودخول التنوين  
والله اعلم بالصواب



اصولها عند الخليل وسبويه شيئا على وزن فعلاء اسم جمع شئ  
كالظراء فتعلت لامها التي هي الهمزة الاولى الى موضع الفاء كـ اهـ  
اجتماع الهمز ياءين بينهما حاجر ضعيف يكثر استعمالها وهي الالف  
والحامل على هذه الكلفة منع صريحا وقال الكشاف على وزن افعال كاتوب  
جمع قلته وتعد الاضغى اصولها اشياء على افعال جمع كثره في اللام  
لكن هذه المذكورة نصار اشياء فليعلم ما منع الصفي بلا علة وكحقيق  
المقال يطبقه الكمال استخرج في مصطفى البابلا في وانا كحقيق

الاشياء

الاشياء

مصطفى البسوشي كلبه وانا كحقيق في الاشياء  
وقد علم ان الاشياء على الاستقبال  
سوف لا لا تتغير على البعيد ولا في المستقبل  
انما يربو وسوف على البعيد والاشياء في المستقبل  
جزء من المستقبل والاشياء في المستقبل  
لانها جارية لا مستقبلية في كونه مقرا بتغير الاشياء  
المؤقتة وغير هاتئلا يتغير في كونه مقرا بتغير الاشياء  
الاستقبال كذا في مصطفى البسوشي  
اي ركب كل على اسم التوزيع كقولك ركب القوم وولهم  
المفردة في حيث يطلق عليها اسم الواحد وليكن ايضا  
نسبة ما تقدم في التناظر فيكون احد الكوازي وانا كحقيق  
استنبطت في المعنى وحاشية احد الكوازي وانا كحقيق  
الاشياء في وسط الجوانب







[illegible]



-4-

معدن و هوا احد معدنهای  
انسانی بود که اینجاست  
از الماسهای

١  
مع اما بالنظر  
الى الانوار  
من المينى كلة  
من

✓  
✓







نقد کیمیا البیضاء الکتاب الکرامی فی علم البیضاء و تصدیق الفهم  
بمنهج حسن فی شرح جیمی  
عصیان مراد بنیم کرم در جماعت  
لم یبذلک منه بدخانی  
باز بجزایات رسال النعمانی

لفظی و معنوی و اللفظی مایکو للسان فیہ حظ و ہں علی ضربی

سَمَاعِيٌّ وَقِيَاسِيٌّ فَالسَّمَاعِيُّ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّفُ إِعْمَالُهُ عَلَى السَّمَاعِ

وهو الضم على ضربين عامل في الاسم وعامل في الفعل المضارع والعامل

في الاسم ايضا على قسمين عامل في اسم واحد وعامل في اسمين اعني

المبتدأ والخبر في الاصل ويسميان بعد دخول العامل اسما وخبرا الى

والعالم في اسم دأحد حروف تجزئة تسمى حروف الجزاء

في عشرون الباء للصاق ومن للابيد والى للائتناء وع

[illegible]

**قسم و تائد وجائنا للاستثناء**

مضافه نغز به مستحق  
 القوم همزهاش زاید ای هو منزه همز کرمها کلمه  
 و انهم نغزهاش زاید و انهم نغزهاش زاید  
 مضافه نغز به مستحق  
 القوم همزهاش زاید ای هو منزه همز کرمها کلمه  
 و انهم نغزهاش زاید و انهم نغزهاش زاید

مكتبة  
عبدون في عالمنا العربي

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



اسم الفاعل والنون  
 و الصفة المشبهة والمصدر  
 نحو صرت زبيدة وأما ما زبيدة  
 صفتها و زبيدة الألف و زبيدة  
 زيد عندك الظن والجار والمجرور  
 معاً للمفعول حقيقة أو مستق  
 الظن كذا في الألف  
 لا ظن كذا في الألف  
 مصطفى البغدادي

الاستفتاء افاضتني  
بالحكم فلي  
عبد الله

الماضي وقد يكونا اسمين وخلا وعد للاختناء وقد يكونان

فعلي و هو الاكثي ولو لا لامتناع شيء لوجود غيره اذا اتصل بها

ضمير وکی اذا دخل علی الاستفهامية للتعلیل ولعل للترجی

خلفه عقيل ولا بد لحدته الحروف من متعلق فاعا وشبهه

اور معناه الا الزائد منها اني كن بالله وبجسدك ذر هو رب

وہا شاو خلا وعلی و لولا و لعل نانا جالا شعلی بی بی فم وور

الزائد ورب باق على ما كان عليه قبل دخوله ما وجرور

حُوفِ الْإِسْتِثْنَاءِ كَالْمُسْتَنْى بِالْأَعْيَاسِ يَجِيءُ وَمَجْرُورِلَوْ

ولعل مبتدأ وجاعده خبره نوله لال لخالك زيد ولعل زيد

قائم ومحمود وما عدا هذه السبعة منصوب المحل على انه مفعول

اے مومنو! تم کو اللہ نے اپنے رسول کے ساتھ جو کچھ چاہا وہ اس نے تم پر بھیج دیا ہے۔  
 اور اللہ کے رسول کے ساتھ جو کچھ چاہا وہ اس نے تم پر بھیج دیا ہے۔



















بان يوجد زمان وجودها نحو ضربته تاديبا اذ زمان الضرب والتاديب واحد اذ لا مغايرة بينهما الا بالاعتبار اذ يكون زمان وجود واحد زمانا بغير زمان وجود الآخر فوجهه في غير اليمين فان زمان الفعل اعتمد الفعل ويعتمد زمان المفعول له اعتمد اليمين وهو شذوذ في الخبر انما يقال للضمير بين التاديب فان زمان المفعول له اعتمد الفعل اعتمد اليمين وهو شذوذ في الخبر انما يقال للضمير

مقارنا لانه الوجود نحو انك اليوم لو عدى بذلك احسن وانما شرطه هذه الشروط لانه بهذه الشروط يشبه المصدر فيستعمل بالفعل بلا واسطة فتلقى المصدر به بخلاف ما اذا قيل شئ منها جاني عليه رحمه كنية الحقيرة المعروفة بالذنب والنقص في صدره والبريد في

لا يقال اكلت جانب الدار ومضرب نريد او مقامه بل في جانب

الدار او في مضرب نريد او في مقامه وانما ان كان عامل القسم

الاخير بمعنى الاستقرار يجوز حذف في منه نحو قمت

مقامه وقعت مكانه وان كان ظرف مكان محذورا

وهو ما ثبت له اسم بسبب امر داخل في سماءه نحو دار فلان

دخول ونزل وسكن نحو دخلت الدار ونزلت الخانة وكنت

البلد والثاني المفعول له اذا كان فعلا للفاعل الفعل المعلى

ومقامه في الوجود ونحو ضربت زيدك تاديبا له مخلاف

اكرمك لا كرمك وجئتك اليوم لوعدي امسي وفي هذين

الموضعي

اي اتحد فاعله ونا على عامله اهتز به عما اذا كان فعلا لغيره نحو جئتكم امسي

اي اتحد فاعله ونا على عامله اهتز به عما اذا كان فعلا لغيره نحو جئتكم امسي



[illegible]

الموضعي اذا حذف الجار يقتضب المحروران لم يكن نائب الفاعل

وَيَرْفَعُ إِلَهُكَ نَاسِمَهُ وَيَقْفِي وَالثَّالِثُ إِنَّكَ وَأَنْتَ فَالْحَارِجُ

منها قبا سا انو قوله تعالى: عيسى وتولى ان دا اء العمى

[illegible]

ان الله لا يهدي القوم الظالمين  
 ان الله لا يهدي القوم الظالمين  
 ان الله لا يهدي القوم الظالمين

والمراد يحفظ ولا يقاس عليه ثم القياس بعد الحذف

في غير الاولين ان توصل متعلقه الى المجرور فتظهر الاعراب

المحلّ وهو التّصيّب على المفعوليّة والرّفْع على النّائبة ويسمّى

حَذِّفُوا أَيْضًا لَا نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَأَخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ <sup>مِنْهُمْ</sup> وَحَذَّفَ الْجَارَ

مقال الرابع

توبه و توبه مال مساك و وطن مسافر ای مشرك

فيه ومستحق فيه وقد يبقى نحو راعى الشد وذو

الانسان المضاف الى  
الانسان المضاف الى

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠

خطی / تصدیق  
الصادق  
بجانبه  
و یوحنا  
والله اعلم



كتبه عبد المولى الجليلي رحمه الله تعالى وادخله في المطب المطبوع

الى الان يظن  
 ضاحك عن الكلام  
 في حكم الصواب  
 الى كلام صولت  
 عنه كما في مثل  
 اكل فائم لا تبا  
 بالكسوف لا تكا  
 عن النجف لحق  
 الحمل على سبيل  
 موضع المكسوف  
 كوربها جودان  
 نبي ضي أضو  
 فيها شق  
 لا اله الا الله

والتأني خاص فلا تأني في التأني  
واللطف فان اللطيف هو الذي  
يؤتي الحكمة والبرهان

اي لا تشكوا من عسر ولا يسهل  
كلت الشباب بعد  
الحكم الفيل المرحوم  
الرجاء ليت لي  
بنيا يحسن لي

[illegible][illegible]

والله ولا يجوز  
يدفلاً يقال  
في ضربت يوم  
قال فإني

**عن** تعلق الحبيب  
ربت بزيد  
الجمعة امام  
المستبصر والفتوة الاصل  
عقده

[illegible]

اصطلاحي  
 في نه المثل الثاني  
 على الحاد  
 وبيان  
 كونها مقبولة  
 عين في  
 واحد بدو  
 لا كان  
 انظر  
 في علوم الجرح  
 كود  
 ملك في  
 في  
 من  
 من

الامر من  
نظرة الملك  
بأفك و  
مسكن  
تجلى في  
العلم الفضا  
دور الاربع

[illegible]

فبدر وقوعه وقت  
تسبیح و فامشبه  
واخرها و وج  
للتشبه و لكن  
ولا يتقدم

سَمَّ عَلَى الْعَكْسِ الْقِسْمُ الْأَوَّلُ  
 وَبِالْفِعْلِ لَكُونَهَا عَلَى ثَلَاثٍ  
 وَدُعَى الْفِعْلُ كُلُّهَا  
 لِلْأَسْتَدِرْكَوْلِيَّةِ

لثمانية ا حروف ستة م  
ثنية ا حروف فصاعد و  
انه وان للتحقيق كال  
للمنى ولعل للتحجب  
لكلام غير ان فلا يقع في

منها  
كل من كان في  
بيت داود  
كل من كان  
في البيت  
كل من كان  
في البيت

فأولاد داود  
الملك كما سمعنا

الموصول الى كوكب زهرة  
وقيل لقصصنا  
لكنه بالاشارة  
غير ملائم  
لما ذكره  
صاحب  
الكتاب  
الذي رخصه  
بمن عليه  
الكتاب

القدر اصله  
والفضل بالمتقدم على  
والفاضل المصمم في وجهه  
والفضل بالمتقدم على  
والفاضل المصمم في وجهه

والتحقها ما فتلغى غما  
٢٤٤  
٢٤٥  
٢٤٦  
٢٤٧  
٢٤٨  
٢٤٩  
٢٥٠  
٢٥١  
٢٥٢  
٢٥٣  
٢٥٤  
٢٥٥  
٢٥٦  
٢٥٧  
٢٥٨  
٢٥٩  
٢٦٠  
٢٦١  
٢٦٢  
٢٦٣  
٢٦٤  
٢٦٥  
٢٦٦  
٢٦٧  
٢٦٨  
٢٦٩  
٢٧٠  
٢٧١  
٢٧٢  
٢٧٣  
٢٧٤  
٢٧٥  
٢٧٦  
٢٧٧  
٢٧٨  
٢٧٩  
٢٨٠  
٢٨١  
٢٨٢  
٢٨٣  
٢٨٤  
٢٨٥  
٢٨٦  
٢٨٧  
٢٨٨  
٢٨٩  
٢٩٠  
٢٩١  
٢٩٢  
٢٩٣  
٢٩٤  
٢٩٥  
٢٩٦  
٢٩٧  
٢٩٨  
٢٩٩  
٣٠٠  
٣٠١  
٣٠٢  
٣٠٣  
٣٠٤  
٣٠٥  
٣٠٦  
٣٠٧  
٣٠٨  
٣٠٩  
٣١٠  
٣١١  
٣١٢  
٣١٣  
٣١٤  
٣١٥  
٣١٦  
٣١٧  
٣١٨  
٣١٩  
٣٢٠  
٣٢١  
٣٢٢  
٣٢٣  
٣٢٤  
٣٢٥  
٣٢٦  
٣٢٧  
٣٢٨  
٣٢٩  
٣٣٠  
٣٣١  
٣٣٢  
٣٣٣  
٣٣٤  
٣٣٥  
٣٣٦  
٣٣٧  
٣٣٨  
٣٣٩  
٣٤٠  
٣٤١  
٣٤٢  
٣٤٣  
٣٤٤  
٣٤٥  
٣٤٦  
٣٤٧  
٣٤٨  
٣٤٩  
٣٥٠  
٣٥١  
٣٥٢  
٣٥٣  
٣٥٤  
٣٥٥  
٣٥٦  
٣٥٧  
٣٥٨  
٣٥٩  
٣٦٠  
٣٦١  
٣٦٢  
٣٦٣  
٣٦٤  
٣٦٥  
٣٦٦  
٣٦٧  
٣٦٨  
٣٦٩  
٣٧٠  
٣٧١  
٣٧٢  
٣٧٣  
٣٧٤  
٣٧٥  
٣٧٦  
٣٧٧  
٣٧٨  
٣٧٩  
٣٨٠  
٣٨١  
٣٨٢  
٣٨٣  
٣٨٤  
٣٨٥  
٣٨٦  
٣٨٧  
٣٨٨  
٣٨٩  
٣٩٠  
٣٩١  
٣٩٢  
٣٩٣  
٣٩٤  
٣٩٥  
٣٩٦  
٣٩٧  
٣٩٨  
٣٩٩  
٤٠٠  
٤٠١  
٤٠٢  
٤٠٣  
٤٠٤  
٤٠٥  
٤٠٦  
٤٠٧  
٤٠٨  
٤٠٩  
٤١٠  
٤١١  
٤١٢  
٤١٣  
٤١٤  
٤١٥  
٤١٦  
٤١٧  
٤١٨  
٤١٩  
٤٢٠  
٤٢١  
٤٢٢  
٤٢٣  
٤٢٤  
٤٢٥  
٤٢٦  
٤٢٧  
٤٢٨  
٤٢٩  
٤٣٠  
٤٣١  
٤٣٢  
٤٣٣  
٤٣٤  
٤٣٥  
٤٣٦  
٤٣٧  
٤٣٨  
٤٣٩  
٤٤٠  
٤٤١  
٤٤٢  
٤٤٣  
٤٤٤  
٤٤٥  
٤٤٦  
٤٤٧  
٤٤٨  
٤٤٩  
٤٥٠  
٤٥١  
٤٥٢  
٤٥٣  
٤٥٤  
٤٥٥  
٤٥٦  
٤٥٧  
٤٥٨  
٤٥٩  
٤٦٠  
٤٦١  
٤٦٢  
٤٦٣  
٤٦٤  
٤٦٥  
٤٦٦  
٤٦٧  
٤٦٨  
٤٦٩  
٤٧٠  
٤٧١  
٤٧٢  
٤٧٣  
٤٧٤  
٤٧٥  
٤٧٦  
٤٧٧  
٤٧٨  
٤٧٩  
٤٨٠  
٤٨١  
٤٨٢  
٤٨٣  
٤٨٤  
٤٨٥  
٤٨٦  
٤٨٧  
٤٨٨  
٤٨٩  
٤٩٠  
٤٩١  
٤٩٢  
٤٩٣  
٤٩٤  
٤٩٥  
٤٩٦  
٤٩٧  
٤٩٨  
٤٩٩  
٥٠٠  
٥٠١  
٥٠٢  
٥٠٣  
٥٠٤  
٥٠٥  
٥٠٦  
٥٠٧  
٥٠٨  
٥٠٩  
٥١٠  
٥١١  
٥١٢  
٥١٣  
٥١٤  
٥١٥  
٥١٦  
٥١٧  
٥١٨  
٥١٩  
٥٢٠  
٥٢١  
٥٢٢  
٥٢٣  
٥٢٤  
٥٢٥  
٥٢٦  
٥٢٧  
٥٢٨  
٥٢٩  
٥٣٠  
٥٣١  
٥٣٢  
٥٣٣  
٥٣٤  
٥٣٥  
٥٣٦  
٥٣٧  
٥٣٨  
٥٣٩  
٥٤٠  
٥٤١  
٥٤٢  
٥٤٣  
٥٤٤  
٥٤٥  
٥٤٦  
٥٤٧  
٥٤٨  
٥٤٩  
٥٥٠  
٥٥١  
٥٥٢  
٥٥٣  
٥٥٤  
٥٥٥  
٥٥٦  
٥٥٧  
٥٥٨  
٥٥٩  
٥٦٠  
٥٦١  
٥٦٢  
٥٦٣  
٥٦٤  
٥٦٥  
٥٦٦  
٥٦٧  
٥٦٨  
٥٦٩  
٥٧٠  
٥٧١  
٥٧٢  
٥٧٣  
٥٧٤  
٥٧٥  
٥٧٦  
٥٧٧  
٥٧٨  
٥٧٩  
٥٨٠  
٥٨١  
٥٨٢  
٥٨٣  
٥٨٤  
٥٨٥  
٥٨٦  
٥٨٧  
٥٨٨  
٥٨٩  
٥٩٠  
٥٩١  
٥٩٢  
٥٩٣  
٥٩٤  
٥٩٥  
٥٩٦  
٥٩٧  
٥٩٨  
٥٩٩  
٦٠٠  
٦٠١  
٦٠٢  
٦٠٣  
٦٠٤  
٦٠٥  
٦٠٦  
٦٠٧  
٦٠٨  
٦٠٩  
٦١٠  
٦١١  
٦١٢  
٦١٣  
٦١٤  
٦١٥  
٦١٦  
٦١٧  
٦١٨  
٦١٩  
٦٢٠  
٦٢١  
٦٢٢  
٦٢٣  
٦٢٤  
٦٢٥  
٦٢٦  
٦٢٧  
٦٢٨  
٦٢٩  
٦٣٠  
٦٣١  
٦٣٢  
٦٣٣  
٦٣٤  
٦٣٥  
٦٣٦  
٦٣٧  
٦٣٨  
٦٣٩  
٦٤٠  
٦٤١  
٦٤٢  
٦٤٣  
٦٤٤  
٦٤٥  
٦٤٦  
٦٤٧  
٦٤٨  
٦٤٩  
٦٥٠  
٦٥١  
٦٥٢  
٦٥٣  
٦٥٤  
٦٥٥  
٦٥٦  
٦٥٧  
٦٥٨  
٦٥٩  
٦٦٠  
٦٦١  
٦٦٢  
٦٦٣  
٦٦٤  
٦٦٥  
٦٦٦  
٦٦٧  
٦٦٨  
٦٦٩  
٦٧٠  
٦٧١  
٦٧٢  
٦٧٣  
٦٧٤  
٦٧٥  
٦٧٦  
٦٧٧  
٦٧٨  
٦٧٩  
٦٨٠  
٦٨١  
٦٨٢  
٦٨٣  
٦٨٤  
٦٨٥  
٦٨٦  
٦٨٧  
٦٨٨  
٦٨٩  
٦٩٠  
٦٩١  
٦٩٢  
٦٩٣  
٦٩٤  
٦٩٥  
٦٩٦  
٦٩٧  
٦٩٨  
٦٩٩  
٧٠٠  
٧٠١  
٧٠٢  
٧٠٣  
٧٠٤  
٧٠٥  
٧٠٦  
٧٠٧  
٧٠٨  
٧٠٩  
٧١٠  
٧١١  
٧١٢  
٧١٣  
٧١٤  
٧١٥  
٧١٦  
٧١٧  
٧١٨  
٧١٩  
٧٢٠  
٧٢١  
٧٢٢  
٧٢٣  
٧٢٤  
٧٢٥  
٧٢٦  
٧٢٧  
٧٢٨  
٧٢٩  
٧٣٠  
٧٣١  
٧٣٢  
٧٣٣  
٧٣٤  
٧٣٥  
٧٣٦  
٧٣٧  
٧٣٨  
٧٣٩  
٧٤٠  
٧٤١  
٧٤٢  
٧٤٣  
٧٤٤  
٧٤٥  
٧٤٦  
٧٤٧  
٧٤٨  
٧٤٩  
٧٥٠  
٧٥١  
٧٥٢  
٧٥٣

فَقَبْرًا وَتَدْخُلُ حَيْثُ عَلَى  
صَلَّى الْمَوْلَى  
وَلَا يَخْتَصُّ بِأَلْسِنَةٍ  
مِنْكُمْ كَوْنٌ عَلَيْهِ  
نَحْوُهَا  
فَقَبْرًا وَتَدْخُلُ حَيْثُ عَلَى  
صَلَّى الْمَوْلَى  
وَلَا يَخْتَصُّ بِأَلْسِنَةٍ  
مِنْكُمْ كَوْنٌ عَلَيْهِ  
نَحْوُهَا

۸۰  
انفک  
قسا ایاهاش  
کا انحصار  
فعلها

جنت حروف المستبصرات فی بعض











بسم الله الرحمن الرحيم



[illegible]



و چون حذف مفعول بقرینه وید و نهما **الثانی** متعده المفعول  
و هو علی ثلثة اقسام **القسم الاول** ما كان مفعول الثاني مباینا للاول

مخو اعطيت زيدا درهما و چون حذف فاعل و جمع تریه  
وید و نهما **القسم الثاني** افعال القلوب و هي افعال الة علی فعل

قلبی داخله علی المبتدأ و الخ ناصبة ایاهما علی للفعولية من علمت  
و لیت و حدث و زحمت و طنت و خلت و حبست و هب

معنی احب غیر متصرف و لا یحذف حذف مفعولیهما معا و احدهما  
بدون قرینه و مع قرینه گزید فاعلها معا و قل حذف احدهما

فقط و من خصبا یصحبها جواز الالغاء و الاعمال اذا توسلت  
بی مفعولیهما من یید علمت منطلقا و تراخت من یید منطلقا

منشی بنو از قول طایب میکند و از جملیهما شکست کند: کلام فاعل منشی از بنو از حدی نفس: کز جادی ناله نشید است کرس: مرده صحران

منشی بنو از قول طایب میکند و از جملیهما شکست کند: کلام فاعل منشی از بنو از حدی نفس: کز جادی ناله نشید است کرس: مرده صحران

لكن الاعمال اولی لان لها فاعلا  
تقدم المنطق و لها قوة تكونها افعالا



اس وقت حضرت صاحبزادہ

وَمِنْهَا جَوَازَانِ يَكُونَانِ

وَعَلَيْكُمْ وَعَلَيْكُمْ

مَنْ عِلْمَتِي قَائِمًا وَجِي

3

جواز دخولہ انک علی

من الساطعة

بِكَلِمَةٍ لَا تَشْفِيهِمَا مِنْ أَوَّلِهَا

**புதுப்புது:**

وَأَدْخِلْ فِي حُرُوفِهِمْ  
الَّتِي تَعْلَمُونَ

نامہ معنی فیروزہ افغان

بسم الله الرحمن الرحيم

مازندمانطلق و فصل

ایہی ہندو لافعال ہیں

قلبى غیر ہاںی شکست

میں نے اس کو دیکھا ہے۔

حسب (العلماء) يطهرون

وَسَمَّيْتُ ذُقْتُ وَالْقَدْرُ

ایہو طیب نہی

1.



[illegible]

عاشق هر چند شنای بجای دلبرند      دلبران بر عکسشان از یک خان عاشق تراند

في خبر الدخول على المبتدأ والخبر وعدم جواز حذفهما معا أو حذف أحدهما  
فقط بلا قرينة وقلة حذف أحدهما نقط بهما في خبر وجعل وتر كـ  
نحو ما لا ينفك عن خبره

وَأَتَّخِذْ الْثَلَاثَ مَقْعِدًا إِلَى ثَلَاثَةِ مَفَاعِيلٍ نَحْوِ أَعْلَمُ وَأَرَى وَهَذِهِ  
مفعولها الأول كمفعول باب أعطيت والأخير ان كمفعول باب علمت نحو أعلم

زِيدُوا بِنُكُوتًا فَاصِلًا ثُمَّ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَكُمْ فِعْلٌ تَرْفُوعٌ فَإِنْ تَمَّ بِهِ  
 كَلَامُ مَا لَمْ يَخُجْ إِلَى غَيْرِهِ يَسْمُو فِعْلًا تَامًا وَتَرْفُوعٌ فَإِذَا عُلِيَ وَنُصِبَ بِهِ أَنْ كَانَ

[illegible][illegible]

ہر ذلت و خواریت سے ہے  
ہر کد و فنا میں کائنات

س، تکمیل شد در قریبه یک کرباب در خدمت استوار بنیر کو از ملا غیر مصمم کجور شایخ از پهلوانان و فاضله آهلی







فإنه لا بد من أن يكون الفعل في الأصل  
مفعولاً به في الجملة لا في الفعل  
فإنه لا بد من أن يكون الفعل في الأصل  
مفعولاً به في الجملة لا في الفعل

نحو عسى أن يخرج زيد وكاد وفيه غائباً مضارع بل أن نحو كاد زيد يخرج  
فإنه لا بد من أن يكون الفعل في الأصل  
مفعولاً به في الجملة لا في الفعل

فإنه لا بد من أن يكون الفعل في الأصل  
مفعولاً به في الجملة لا في الفعل  
فإنه لا بد من أن يكون الفعل في الأصل  
مفعولاً به في الجملة لا في الفعل

فإنه لا بد من أن يكون الفعل في الأصل  
مفعولاً به في الجملة لا في الفعل  
فإنه لا بد من أن يكون الفعل في الأصل  
مفعولاً به في الجملة لا في الفعل



۱- فصل فی بیان احوال و حال و کسب : خول از دیده بیرون کردند : اعتقاد خلص هر چه که خواهر : کی از از دیده بیرون میکنند :



منه في عيني زندي وقيل في غيرهما **والسقاء** الشق المقدر بشرط عمله

باللّٰم عند الاكثر والاعداء وانواعا ولا تاكيد مع الفعل ويد ونه والفعل

الفعل نحو سقياً زيدا **فكسر** حذف فاعله بلا نائب لا يجوز هذا في غير

وَأَسْأَلُكَ بِحَبْلِ جَبْرِ أَنْ يَكُنِيَ اسْمُ مَجْرَدٍ عَنْ تَوْنِيْدٍ وَأَنْ يَبْدَأَ لِأَجَلٍ

منه مطلقا وهي على نوعي معنويين لفظية **فالمعنوية**

أى اسم الفاعل والمنقول والمفعول

والصغير النسيبة



امس و شرطها ما تجريد المضاف عن التقييد وهي اما بمعنى من ان كان  
 المضاف اليه جنسا شاملا للمضاف وغيره نحو خاتم فضة وبيع اللام  
 في غيره وهو الاكثر نحو غلام زيد وراس عمر و تفيد تقييد ان كان  
 المضاف اليه معرفة والمضاف غير عي و مثل وشبه فانها لا تتعرف  
 بالاضافة نحو غلام زيد و تحصيل صان فانكوة نحو غلام رجل **واللفظ**  
 ان يكون المضاف صفة مضافة الى معيها ولا تفيد الا تخفيفا للفظ  
 نحو ضارب زيد و حسن الوجه و معمور الدار و الضارب زيد و الضارب  
 و بنو زيد و امتنع نحو الضارب زيد لعدم التحقيق و جاز نحو الضارب  
 الوجه **حالة** على الوجه اصيله الحسن وجهه **الاسم**  
 المبرم القائم فانه ينصب اسما نكرة عما التميز و تمامه اي كونه على







اسم فعل مرفوع المحل متبوع وفاعله مستكون فيه وجوه سائر مسند الخبر زيد  
 مفعول به والمبتدأ مع سائر مسند الخبر جملته فعلية سعد الله الضعيف عليه رحمته الملك الكبير

الضعيف العجزى لكونه جاعلك تحت

عسلا ولا يتقدم معمول الاسم القائم عليه **والتاسع** معنى الفعل والمآل  
 منه كل لفظ يفهم منه معنى **فعل** اسماؤ الافعال ومن كان بمعنى

اسم الفعل او ما كان بمعنى الفعل  
 او ما كان بمعنى الاسم

الاقوال الماضية وعمل عمل مسماؤه ولا يتقدم معموله عليه **الاول** نحو  
 زيد اي خذ وزييد زيد اي امره له وهلم زيد اي احضره وهما شيئا

منه  
 او ما كان بمعنى الفعل  
 او ما كان بمعنى الاسم

اي اعطه وحيثما لمزيد اي ايتد وبنه زيد اي عد وعليك زيد  
 اي الزم وركب عمر اي خذ وركب زيد اي اتركه وغير ذلك **والثاني**

منه  
 او ما كان بمعنى الفعل  
 او ما كان بمعنى الاسم

نحو هيئات الاثرى بعد وشتان زيد وعمرو اي اتي فاشترى عات  
 ووشكان عمرو اي قويا وغير ذلك **والثالث** النظم المستقر قد مر تفسيره

منه  
 او ما كان بمعنى الفعل  
 او ما كان بمعنى الاسم

وهو لا يعمل في المفعول به بالاتفاق ولا في الفاعل الظاهر الا بشروط الاعتياد  
 على ما ذكره والموصول نحو زيد في الدار ابوه وكما في الدار واحد جانيه الذي

منه  
 او ما كان بمعنى الفعل  
 او ما كان بمعنى الاسم

وهو في الدار احد صلات فالمراد  
 او صلا الدار احد صلات فالمراد  
 النظم المستقر قد مر تفسيره  
 على ما ذكره والموصول نحو زيد في الدار ابوه وكما في الدار واحد جانيه الذي

جاء  
 يتخذه ويتركه  
 كذا







در مطهر و بر سبزه و گل و کرم و انار طوطی سیاه در درختان از فطرت با ابا بنده خرم منشا

مجلس شورای اسلامی

انفاذ للتفصيل

كَمَا نَفَعُ الْعَوَّلَ

مجلس فیضان کتب

بسم الله الرحمن الرحيم

والا جواب آید میسر  
لذو الارباب بالمضارع بالمضارع  
اللام اصل المضارع لكثرة الاستعمال  
والضارعي فتح الاسرار

لأن الأصل أن لا يثبت في المصلحة العامة  
التي هي مصلحة المجتمع كالمصلحة الخاصة

[illegible]

ع  
ان عاد المضارع الخارج بعد  
صوت رة امر الى اصله

مضارعا في كده

هو واحد المتكلمين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

1999

دولت تاجکی درین کام می زنی کنه زمانه طفلان خاکبازی



نعم كس محنت عشق تو کشید دست ولی: دیده ام از نو جفا که نه دیدم: بلکه زین گونه جفا ز کشیدم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

معاد و دنیا

اسم الفاعل والمنفعل  
والفعل والمنفعل  
والفعل والمنفعل  
والفعل والمنفعل

الاسم مطلقا حتى حكم على اسماء الافعال بانها مفعلة المحل على الابتداء وفاعلها  
سواء مسند الخبر أو منصوبة المحل على المصدر لا وان قال بعضهم لا محل لها من الاعراب

الا على ان يكونها بمعنى الفعل على ضمير الفصل نحو كان زيد هو القائم بالحرية  
فلا تالبعضهم يقول انه اسم لا محل له من الاعراب ولما ابدى الدخلة على الصفات

فقال بعضهم انها حرف كغيرها وقال الكوفي هم هي اسم موصول بمعنى الذي والى  
اعطى اعرابها لما بعد هالما انتقل في الفعلية الى الاسمية فاصبحت الضار

زيد جاني الذي ضرب زيدا فالاول معول والثاني غير معول فلما عرفت  
الكلام صار الاول في صورة الحرف والثاني في صورة الاسم فانعكس الحكم ترجيح

لجانب اللفظ على جانب المعنى في الاعراب الذي هو حكم لفظي والثاني  
الفعل المضارع والقسم الثالث ما كان الاصل فيه ان لا يكون معولا

في الاقسام الثلاثة

صبر وظهوره وذاك قد عني بمراد من زوبت ظفرايد حافظ

جاده فاموشش بود هر جا کنی در کبر نیست: تیر بر سحر از خود و خیزبان تیر نیست: همچون قمار ز سیاه بخت: جز کریم مراد استبان نیست: حقایق شرع الکفایه

واجبكم لخير ما اسماوات واول اعلاها الثاني وذاك الصنف بكل حال هلهو للفاظ كالعيمان  
وهو المحفوف على ما تقدمت عليه ما كان مأكلا والحي هو الذي  
نقله ابن هشام وهو الثاني فاعلم ان هذا هو الذي  
هو المحفوف على ما تقدمت عليه ما كان مأكلا والحي هو الذي  
نقله ابن هشام وهو الثاني فاعلم ان هذا هو الذي



وهو ما يجرى مع ما لا يجرى  
أي الثالث  
أي كما قلنا  
لكن قد يقع موقع القسم الثاني فيلحق مع الأول وهو ثانٍ أيضاً **الآل**

المماض فإثره إذا وقع بعد أن المصدرية يحكم على فعله بالنصب وإذا وقع  
بعد الجازم شرطاً أو جزاءً يحكم على محله بالجر لظهور ذلك الاعراب  
في الموقوف نحو أعجبني أن ضربت وتقتل وإن ضربت وتقتل ضربتك أقتل

وفي غير هذين الموضعين لا يكون مع **الآل الثاني** الجملة وعملها  
فعلية وهي المركبة من الفعل لفظاً ومعنى وفاعله كوضرب زيد وإن تكلمت

أكرمك وصبرك زيداً وقائم التوكل وأخيراً زيداً واسميتها وهي  
المركبة من المستند والخبر أو من اسم الحق العامل فيه كزيد قائم

وإن زيداً قائم فإن أريد بالجملة لفظاً فلا بد له من عود لكونه في حكم  
الاسم المفرد حتى يجوز وقوعه في كل ما وقع فيه فتقع مبتدأ وفاعلاً

الجملة التي أريد بها الظاهر  
وغير ذلك

والله منه ما يفهم منه معنى  
فعل مشترك مع النسب القائمة  
بغيره كونه الكلام في الجملة  
مشتقاً أو غيره بغيره لا  
هتلة

وإن أعجبني وإن أعجبني كذا

مثل أن يكون قائم جملة اسمية  
وأن يكون قائم مقام الفاعل وكان  
وأن يكون قائم مقام الفعلية ويكون  
هذه الأقسام الثلاثة هي التي  
الاسم المفرد



اللفظ كونه المفعول واسم كان دارك  
وغير ذلك نحو زيد قائم جملة اسمية اي هذا اللفظ **وقته** مقول القول نحو قوله

انما كان ذلك من اجل ان اللفظ هو اللفظ

تغ واذ قيل لهم آمنوا كذا ان اريد بها معنى مصدر اما بواسطة ان او ان

او اما المصدر يتي كقولك بلغك قائم وكقوله تغ وان تصورا

ضيو لكم او بغيرها نحو جملة التي اضيق كقوله تغ يوم ينفع الصادق

اي يوم ينفع صدق الصادقين ونحو قوله تغ سواء عليم وانذ

لم تنذرهم اي انذارك وعدم انذارك ونحو تصوم بالمعنى حتى

اي ان تراه اي سماعك وهذا الاخير مقصور على السماع في غير

الموضعي لا يكون له احوال الا ان تقع خبر مبتدئ نحو زيد ابوه قائم او

ان نوات زيد قائم ابوه فتلك مرفوعة على المحل او باب كان نحو كان زيد

ابوه عالم او كان نحو كان زيد يخرج او مفعولا ثانيا للباب علم نحو علم زيد

وذلك الذي هو المرفوع

مفعولا ثانيا للباب علم

مفعولا ثانيا للباب علم

مفعولا ثانيا للباب علم

مفعولا ثانيا للباب علم

بقياست بستم ان علمك بستم يا تو بانك لو كر ان از او فاست نبود

لرويس جمال فرسوي شمس كز سكون ودر كل يوم جلد شمس ودر

خط

اللفظ كونه المفعول واسم كان دارك  
وغير ذلك نحو زيد قائم جملة اسمية اي هذا اللفظ  
مقوله تغ واذ قيل لهم آمنوا كذا ان اريد بها معنى مصدر  
اما بواسطة ان او ان او اما المصدر يتي كقولك بلغك  
قائم وكقوله تغ وان تصورا ضيو لكم او بغيرها نحو  
جملة التي اضيق كقوله تغ يوم ينفع الصادقين ونحو  
قوله تغ سواء عليم وانذ لم تنذرهم اي انذارك وعدم  
انذارك ونحو تصوم بالمعنى حتى اي ان تراه اي سماعك  
وهذا الاخير مقصور على السماع في غير الموضعي لا يكون  
له احوال الا ان تقع خبر مبتدئ نحو زيد ابوه قائم او  
ان نوات زيد قائم ابوه فتلك مرفوعة على المحل او باب  
كان نحو كان زيد ابوه عالم او كان نحو كان زيد يخرج  
او مفعولا ثانيا للباب علم نحو علم زيد وذلك الذي هو  
المرفوع مفعولا ثانيا للباب علم مفعولا ثانيا للباب علم  
مفعولا ثانيا للباب علم مفعولا ثانيا للباب علم

اللفظ كونه المفعول واسم كان دارك  
وغير ذلك نحو زيد قائم جملة اسمية اي هذا اللفظ  
مقوله تغ واذ قيل لهم آمنوا كذا ان اريد بها معنى مصدر  
اما بواسطة ان او ان او اما المصدر يتي كقولك بلغك  
قائم وكقوله تغ وان تصورا ضيو لكم او بغيرها نحو  
جملة التي اضيق كقوله تغ يوم ينفع الصادقين ونحو  
قوله تغ سواء عليم وانذ لم تنذرهم اي انذارك وعدم  
انذارك ونحو تصوم بالمعنى حتى اي ان تراه اي سماعك  
وهذا الاخير مقصور على السماع في غير الموضعي لا يكون  
له احوال الا ان تقع خبر مبتدئ نحو زيد ابوه قائم او  
ان نوات زيد قائم ابوه فتلك مرفوعة على المحل او باب  
كان نحو كان زيد ابوه عالم او كان نحو كان زيد يخرج  
او مفعولا ثانيا للباب علم نحو علم زيد وذلك الذي هو  
المرفوع مفعولا ثانيا للباب علم مفعولا ثانيا للباب علم  
مفعولا ثانيا للباب علم مفعولا ثانيا للباب علم

اللفظ كونه المفعول واسم كان دارك  
وغير ذلك نحو زيد قائم جملة اسمية اي هذا اللفظ  
مقوله تغ واذ قيل لهم آمنوا كذا ان اريد بها معنى مصدر  
اما بواسطة ان او ان او اما المصدر يتي كقولك بلغك  
قائم وكقوله تغ وان تصورا ضيو لكم او بغيرها نحو  
جملة التي اضيق كقوله تغ يوم ينفع الصادقين ونحو  
قوله تغ سواء عليم وانذ لم تنذرهم اي انذارك وعدم  
انذارك ونحو تصوم بالمعنى حتى اي ان تراه اي سماعك  
وهذا الاخير مقصور على السماع في غير الموضعي لا يكون  
له احوال الا ان تقع خبر مبتدئ نحو زيد ابوه قائم او  
ان نوات زيد قائم ابوه فتلك مرفوعة على المحل او باب  
كان نحو كان زيد ابوه عالم او كان نحو كان زيد يخرج  
او مفعولا ثانيا للباب علم نحو علم زيد وذلك الذي هو  
المرفوع مفعولا ثانيا للباب علم مفعولا ثانيا للباب علم  
مفعولا ثانيا للباب علم مفعولا ثانيا للباب علم

اللفظ كونه المفعول واسم كان دارك  
وغير ذلك نحو زيد قائم جملة اسمية اي هذا اللفظ  
مقوله تغ واذ قيل لهم آمنوا كذا ان اريد بها معنى مصدر  
اما بواسطة ان او ان او اما المصدر يتي كقولك بلغك  
قائم وكقوله تغ وان تصورا ضيو لكم او بغيرها نحو  
جملة التي اضيق كقوله تغ يوم ينفع الصادقين ونحو  
قوله تغ سواء عليم وانذ لم تنذرهم اي انذارك وعدم  
انذارك ونحو تصوم بالمعنى حتى اي ان تراه اي سماعك  
وهذا الاخير مقصور على السماع في غير الموضعي لا يكون  
له احوال الا ان تقع خبر مبتدئ نحو زيد ابوه قائم او  
ان نوات زيد قائم ابوه فتلك مرفوعة على المحل او باب  
كان نحو كان زيد ابوه عالم او كان نحو كان زيد يخرج  
او مفعولا ثانيا للباب علم نحو علم زيد وذلك الذي هو  
المرفوع مفعولا ثانيا للباب علم مفعولا ثانيا للباب علم  
مفعولا ثانيا للباب علم مفعولا ثانيا للباب علم



ابن خطار از دست کسی گرفته شده . ابن مقلا از حضرت جابر گرفته شده . مرده نه بر او شفع از حضرت جابر گرفته شده . جابر نه بر او شفع از حضرت جابر گرفته شده . جابر نه بر او شفع از حضرت جابر گرفته شده .

نحوه علمت اقامت زید او حالا نحو جائی زید و هو الکب مثله منصوبه المحل  
مفرد نحو زید ضارب و یقتل او جمله لهذا محل من الاعراب بنحو زید ابوه قائم  
و ابند قاعد او بد لا من احد هما و تاکید للثانیة اربیان الیها عاری  
نیکون اعرابها علی حسب اعراب المتبوع فظهر من هذه الجملة ان الجملة  
تقسمان قسمین تأویل المفرد فیکون له اعراب فی کل موضع و ذلك لاختصاص  
ما اريد به لفظه و ما اريد به معنی مصدری و قسم من الجملة لا یکن فی  
تأویل المفرد فلا تکتون مقولته الا فی خمسة مواضع ضرر و مقبول و جواب  
نحوه علمت اقامت زید او حالا نحو جائی زید و هو الکب مثله منصوبه المحل  
مفرد نحو زید ضارب و یقتل او جمله لهذا محل من الاعراب بنحو زید ابوه قائم  
و ابند قاعد او بد لا من احد هما و تاکید للثانیة اربیان الیها عاری  
نیکون اعرابها علی حسب اعراب المتبوع فظهر من هذه الجملة ان الجملة  
تقسمان قسمین تأویل المفرد فیکون له اعراب فی کل موضع و ذلك لاختصاص  
ما اريد به لفظه و ما اريد به معنی مصدری و قسم من الجملة لا یکن فی  
تأویل المفرد فلا تکتون مقولته الا فی خمسة مواضع ضرر و مقبول و جواب

نحوه علمت اقامت زید او حالا نحو جائی زید و هو الکب مثله منصوبه المحل  
مفرد نحو زید ضارب و یقتل او جمله لهذا محل من الاعراب بنحو زید ابوه قائم  
و ابند قاعد او بد لا من احد هما و تاکید للثانیة اربیان الیها عاری  
نیکون اعرابها علی حسب اعراب المتبوع فظهر من هذه الجملة ان الجملة  
تقسمان قسمین تأویل المفرد فیکون له اعراب فی کل موضع و ذلك لاختصاص  
ما اريد به لفظه و ما اريد به معنی مصدری و قسم من الجملة لا یکن فی  
تأویل المفرد فلا تکتون مقولته الا فی خمسة مواضع ضرر و مقبول و جواب

نحوه علمت اقامت زید او حالا نحو جائی زید و هو الکب مثله منصوبه المحل  
مفرد نحو زید ضارب و یقتل او جمله لهذا محل من الاعراب بنحو زید ابوه قائم  
و ابند قاعد او بد لا من احد هما و تاکید للثانیة اربیان الیها عاری  
نیکون اعرابها علی حسب اعراب المتبوع فظهر من هذه الجملة ان الجملة  
تقسمان قسمین تأویل المفرد فیکون له اعراب فی کل موضع و ذلك لاختصاص  
ما اريد به لفظه و ما اريد به معنی مصدری و قسم من الجملة لا یکن فی  
تأویل المفرد فلا تکتون مقولته الا فی خمسة مواضع ضرر و مقبول و جواب

نحوه علمت اقامت زید او حالا نحو جائی زید و هو الکب مثله منصوبه المحل  
مفرد نحو زید ضارب و یقتل او جمله لهذا محل من الاعراب بنحو زید ابوه قائم  
و ابند قاعد او بد لا من احد هما و تاکید للثانیة اربیان الیها عاری  
نیکون اعرابها علی حسب اعراب المتبوع فظهر من هذه الجملة ان الجملة  
تقسمان قسمین تأویل المفرد فیکون له اعراب فی کل موضع و ذلك لاختصاص  
ما اريد به لفظه و ما اريد به معنی مصدری و قسم من الجملة لا یکن فی  
تأویل المفرد فلا تکتون مقولته الا فی خمسة مواضع ضرر و مقبول و جواب







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
مكتوبا في كتاب  
مبين  
والله اعلم  
بما ليس  
بالظاهر  
والله اعلم  
بما ليس  
بالظاهر

بِحَيْثُ لَا يَحْزُرُ اِبْرَاهِيمَ وَلَا يُسْنَدُ عَامِلُهُ إِلَّا إِلَيْهِ وَجَاءَ تَوَالٍ اسْتَارِ

بِحَيْثُ يُسْنَدُ عَامِلُهُ تَارَةً إِلَيْهِ وَتَارَةً إِلَى اسْمٍ ظَاهِرٍ **وَاللَّهُ** فِي

الْمُتَكَلِّمِينَ وَالْمُخَاطَبِ الْمَفْرُودِ الْمَذْكُورِ غَيْرِ الْمَاضِي نَحْوُ أَضْرِبَ وَتَضَرَّبَ وَتَقَرَّبَ وَتَقَرَّبَ

وَأَسْمَ فَعْلٍ لَا مَرْنَحٍ تَوَالٍ وَضَعَهُ وَمَنْعَهُ وَأَفْعَلَ التَّفْضِيلِ فِي غَيْرِ مَسْئَلَةٍ

إِلَّا كَلَّ نَحْوُ زَيْدٌ أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو وَأَسْمُ الْفَاعِلِ وَأَسْمُ الْمَفْعُولِ وَمَا كَانَ  
بِمَعْنَاهُمَا وَالصِّفَةُ الْمَشْتَبِهَةُ وَالظَّرْفُ الْمُسْتَقَرُّ إِذْ لَمْ يُوجَدْ شَرْطُ

عَمَلِهِنَّ فِي الْفَاعِلِ الظَّاهِرِ نَحْوُ جَاءَنِي ضَائِبٌ أَوْ مَفْرُوقٌ أَوْ أَسَدٌ

نَاطِقٌ أَوْ هَاشِمِيٌّ أَوْ حَسَنٌ وَفِي الْبَدَائِدِ وَفِي تَنْثِيثِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ

وَجَمْعِهِمَا السَّامِ مَطْلَقًا نَحْوُ جَاءَنِي رَجُلَانِ هَذَانِ أَوْ مَفْرُوقَانِ أَوْ جَالٌ

ضَائِبُونَ أَوْ مَفْرُوقُونَ وَفِي عَدِّ وَخِلَافِهِ وَفِي مَعْدٍ وَمَا خِلَافُ لَيْسَ



١١١

انگیز از دردی مبدی در کردی مکتوم غریب در بدر پار باب و ضعیف مکتوم حی از کلمه رفتن کلمه

ولا یلی فی باب الاستثناء نمی جائی القوم عدل زید او لیس زید او لایک

زید **والتانی** الغائب المفرد والغائبة المفردة نمی زید ضرب او یضرب

او لیضرب او لا یضرب وکمند ضربت او تضرب او لا تضرب

وقال ضرب زید وكذا البوابة فلا يستتر فيه ضمير في شبه الفعل

مما ذكر اذا وجد شرط عمله غير التثنية والجمع المذكورين نمی ضربا

او ضربت او اسدنا طق وهاشمی ارمین او الدار و يقال زید

ضرب غلامه وكذا البوابة فلا يستقر هو اما الباء المتصلة فتارة

الافعال وكهوالا نمی ضربا وضربتا وضربان وضربان وضربان

ولتضربا وضربا ولا یضربا ولا تضربا وجمعها المذكور هو الموی کو

ضربا وضربتم اذا صلح ضربتموا یضربون وتضربون و لیضربوا

فانما يقال الضرب في قوله مطم كما بينا كقولهم لا تضربون غلامه او اسدنا طق او ياطق او ياطق غلامه او حسن غلامه

فانما يقال الضرب في قوله مطم كما بينا كقولهم لا تضربون غلامه او اسدنا طق او ياطق او ياطق غلامه او حسن غلامه



وَجَمْعُهَا الْمَوْتُ وَهِيَ التَّوَلَّى فِي حُضْرَتِهِ

وَأَضْرِبْ لِلْيَقْبَرَيْنِ وَالْأَنْصَرَيْنِ وَالتَّحَابِ الْمَفْرُودِ مَذَكَّرًا كَانَ أَوْ مَوْثِقًا  
وَالْتَكْلَامِ وَصَدِّ فِي الْمَاضِي وَالْمُتَّاعِ نَحْوُ ضَرَبْتَ بِجَوْزِكَ التَّاءِ وَالتَّكْلَامِ مَعَهُ

غيره في الماضي وهو نأخضرنا والى الطائفة في غير الماضي

سند اليه العادل يجب فراده وغيبته <sup>٤</sup> ويكون مشبه <sup>٣</sup> أو محض عارض <sup>٢</sup> <sup>١</sup> وهو الباطن المتصل الذي فيها

زَيْدٌ أَوْ الزَّيْدُ وَلَا كَانَ مِنْ شَأْنِ حَقِيقَةٍ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ مَعْرُوفًا

وَمِنْ فَتْوَائِهِ بِعَامِلِهِ يَكُ تَأْنِيْدُهُ اِنْ يَكُنْ مُتَقَرِّفًا خَوْضُتْ لِهَيْدِ

والهندل وزيد ضارته جاريته ثم وكذا اذا سئل الضار

الموت غم المذكر المستر العاقبة في هند خات اوضارته والشمس طلعت

۵۴  
اوسانوه في غيرهم  
في الاثر يبيدوني ونحو الثاني  
فقال لا اريد الاضيق الحق

وَأَعْلَانُ مِنْهُ الْوَاضِعُ لَأَنَّهُ أَعْلَانُ  
جَعَلَ الْحَبِيبُ تَأْيِثَ عَامِلٍ مِنْ كَوْزِ  
تَنْكِيحٍ لَكُونُ مَوْثِقًا لِقَطْعِهَا بِأَدْوِيلِ  
الْجَاعَةِ وَهُوَ مُسْتَعْنَاهُ عَنِ  
الْحَالِ الْقَائِمِ بِعَامِلِهِ لَا فِي لَفْظِ  
مُقْتَضَا نَفَائِثِ الْفَاعِلِ  
الْأَسْرَارِ

المسكن العاقل يحوزنا انفس  
الجماعة ويحوزنا انفس  
من كذا اعتبار الافراد كونهما  
ذكور العقل والنفوس







كند شق شفه كل بر خاوه بهمال خود كند زان آشكاوه

كنون الجمع في حال الاضافة  
ازال الله عنكم كل آفة  
بكره ب سب سبوري نداد  
جاني

من قول الشاعر

ان قومي كجهم وادعيتي تحدي ترا  
لا اباي كجهم كل جمع مؤنث

واضافه الجمع المؤنث من قبيل  
اضافه الموصوف الى المضاف

الان التثنية في جمع مؤنث  
فان التثنية في جمع مؤنث

الاسرار كتبه ليله  
فان التثنية في جمع مؤنث

كل جمع مؤنث الا جمع المؤنث السالم  
فان التثنية في جمع مؤنث

الجماعة في جمع مؤنث  
فان التثنية في جمع مؤنث

الجماعة في جمع مؤنث  
فان التثنية في جمع مؤنث

الجماعة في جمع مؤنث  
فان التثنية في جمع مؤنث

نحو ثلث عشرة امرأة والتأنيث حقيقة ما بارائه ذكر من الحيوان نحو  
امرأة وناقرة واللفظي خلافه نحو غفلة وشمس وجمع المكسرة ما تنفي

صيغة مفردة نحو رجال وجمع المذكور السالم ما لم يأت آخر مفردة واول  
مضموم ما قبلها واول مكسور ما قبلها ونون مفتوحة في غير

والتثنية ما لم يأت آخر مفردة واول مكسور ما قبلها ونون مكسورة  
في غير الاضافة وفيها تجد في نون مسلمان ومسلمين وكل جمع غير

جمع المذكور السالم مؤنث لكونه بمنزلة الجماعة واصلح المذكور  
السالم فيجب تذكيره عاملة فتقول جاء المسلمان او جاءوا

فان التثنية في جمع مؤنث  
فان التثنية في جمع مؤنث

فان التثنية في جمع مؤنث  
فان التثنية في جمع مؤنث



في العامل نداء  
جميع المذكرات السلام

نا صروه واذا اسند الى ضميء يجب كونه جمعا مذكرا نفي المسلمين جاوا  
او يجيئون او جائون واما جمع المذكر العاقل اذا اسند الى  
ضميء فيجب ان ينكى عاملة مفردا مؤنثا او جمعا مذكرا نفي الرجال جاءت

او جائوا او جائت او جائون وغيرهما من الجمع اذا اسند الى ضميء فيجب  
كون عامليها مفردا مؤنثا نفي المسلمات جاءت او جئن او جائت او جائنا  
والاشجار قطعت وقطعن ومقطوعة ومقطوعات **والثالث** المبتدأ

وهو نوعان الاول الاسم الاول به المسند اليه المجرى عن العوامل  
اللفظية نفي زيد قائم وحق انت قائم والابد له خبر **والثاني** الصفة

الواقعة بعد كلمة الاستفهام والنور افعلة لظاهر نحو اقام الزيدون  
وما قام الزيدون ولا خبر هذا المبتدأ لكونه بمعنى الفعل بل فاعله ساد



لا تأخذوا بالدينار ولا بالدينار  
معهيت هو خذوه أئذ استغفار ما  
سبحه كيف لم يزل يبرأ من شوق كناه  
سبحه كيف لم يزل يبرأ من شوق كناه

الخب

في خبره من خبره من خبره

مسند الخبر ولا يجوز تعدد البدل والاصل تقدمه وشرطه ان يكون  
معرفة او نكرة مخصصة في قوله تعالى ولعبد مؤمن خير  
من مشرك ويجوز حذفه عند قيام قينة في زيد في جواب  
من القائم اي القائم زيد **والرابع** خبر المبتدأ وهو المجرى عن العوامل  
اللفظية المسند به غير الفعل ومعناه في قائم في زيد قائم ويجوز  
تعدده في زيد قائم قاعد وقد يكتفي جملة اسمية او فعلية فلا بد  
من عائد الى المبتدأ ان لم تكن خبراً عن ضمير الشائب نحو زيد ابوه  
قائم او قام ابوه ويجوز حذفه لقينة في اليك شيء  
اي منه واصلة يكون نكرة وقد يكون معرفة نحو الله الهنا ويجوز  
حذفه عند قينة في زيد لمن قال زيد قائم ام عمر وان كانا

المبتدأ







**والسابع** خبر باب الله وأمره كما من خبر المبتدأ لكن لا يجوز تقديره به

على اسمه إلا أن يكون ظرفاً مني أن في الله رجلاً **والسابع** خبراً لنفي

الجنس وحكمه أيضاً حكم خبر المبتدأ مني لا غلام رجل عندنا **والثامن**

اسم ما ولا المشبهتين بليس وحكمه حكم المبتدأ **والثامن** للمضارع الخال

عن النواصب والجوازم نحو يفرب ويفربان **والمختص** فثلاثة

**عشر** **القول** المفعول المطلق هو اسم ما فعله فاعل عامل من ذكره لفظاً

أو تقديرية مني ضرباً وضرباً وضرباً وقد يكون بغير لفظية مني

جاءوا وقد يحدف فعله لقيام قرينة مني أيضاً أي أض أيضاً ويجوز

تقديره على عامله ولا يلزم لفاعل **والثالث** المفعول به وهو اسم ما

وقع عليه فعل الفاعل وهو عاقل يسمى **عامة** وهو الجور والكفر **وخاصة**

بالتعدي

فإن قيل المفعول المطلق ما لا يقيد بغيره  
أو لفظاً وهو الذي لا يقيد بغيره  
فإن قيل المفعول المطلق ما لا يقيد بغيره  
أو لفظاً وهو الذي لا يقيد بغيره  
فإن قيل المفعول المطلق ما لا يقيد بغيره  
أو لفظاً وهو الذي لا يقيد بغيره

إذا قيل المفعول المطلق ما لا يقيد بغيره  
أو لفظاً وهو الذي لا يقيد بغيره  
فإن قيل المفعول المطلق ما لا يقيد بغيره  
أو لفظاً وهو الذي لا يقيد بغيره  
فإن قيل المفعول المطلق ما لا يقيد بغيره  
أو لفظاً وهو الذي لا يقيد بغيره

قوله فشرط نصب المفعول أي شرط نصب المفعول عليه  
 أن لا يكون في مفعول لا نهائي كان مفعولاً أو متعلقاً  
 بضمير أو غيره من الأفعال فيكون في حالة  
 متوسطة مفعولاً للحرف أو غيره

بالمستحق وقد مر ويجوز تقديمه على عامله نحو زيداً ضربت وحذفه

مطلقاً وحذف فعله لقيام قرينة بنزولها لمن قال من أضرب **والثالث**

المفعول فيه وهو اسم ما فعل فيه مضمون عامله في زمان أو مكان

وشرط نصبه لفظاً تقديرية وقد مر شرط تقديرية على عامله

ولو كان معه فعل وحذفه مطلقاً وحذف عامله لقرينة **والرابع**

المفعول له وهو اسم ما فعل لاجله مضمون عامله وشرط نصبه لفظاً

تقديرية لا مفعول وقد مر شرط تقديرية ويجوز تقديمه على عامله وتركه

وحذف عامله لقرينة **والخامس** المفعول معه وهو المذكور

بعد الواو لمصاحبة معمول عامل نحو جئت وزيداً ولا يجوز تقديمه

على عامله ولا على معمول المصاحب ولا تقدمه **والسابع** الحال وهي

الحال



چه دولت بود یارب دوست خنجر خواب میدیدم : که نخل مدعا پر بر بوش آداب میدیدم :

سکندر بهر آرزو شد که ظلمت برید و صبح  
بنیاد یک شب سرخشمه آن آید بر دم <sup>مولانا</sup> <sub>حاله</sub>

که بخواند و لم خوبی ز دستت نسجم : زیرا که بخواند و اینست آمده :

حالة من الفاعل أو المفعول بالانفصال

وہذا زید قائمًا وعلما الفاعل أو المفعول به لفظًا أو معنى مثل ضربت زيدا قائمًا

نكرة ولا تتقدّر على العامل المعنوي ولا على ذي الحال المجرى ولا يقال مررت  
جالساً بزيد ولو كان صاحبها نكرة مخفية وجب تقديم الحال عليها نحو

جاء زكياً رجلاً وتلى جملة خبرته فلا بد فيها من رابط وهو الضمير  
فقط في المضارع المثبت نحو جاء فيزيد يركب أو مع الواو والواو وحده

او الضمير في قوله لکن الغالبية الاسمية الواو من جانب زيد  
لا يركب او ولا يركب او ولا يركب اعم او ركب او ركب او وركب  
بالضمير

اویس را کب او و نهو را کب او و عمر را کب و یحیی ز قنق و الحی الخ  
 جائی نهو را کب او و حدف و عامله بقرنیه نحر اشد امهیدیا

ای الی الی  
ای الی الی

قوله راسد مبدأ في هذا راسد  
 متناخلة المتراصة عبارة عن  
 ما يشاء ومبدأ بحال في ضمير  
 والمتناخلة عبارة عن ان  
 ومبدأ بحال في ضمير  
 متناخلة

بوجس نكسيم صد كدتم دل دشكيني : بوننه زرشين نه صد جيكه شكاهه : آه رحمت بكورت ناله  
 ٤٤  
**التمين**

بجملتك

من نصب السبع من ثلث عشر التمني

**لمن قال اريد السفر والسابع التمني**

هو ما يرفع الابهام عن  
 ذات مذكورة تامة باحد الاشياء الخمسة وقد سبق او مقدرة جملة نحو  
 طاب زيد نفسا اي طاب شئ زيد او ما ضاهاها كالحوض ممتلي ماء

او الارض مفرجة عيوننا وزيد طيب ابا وابوه وداك وحسن وجهها وافضل

من عمر وعلم او في اضافة نحو اعجبني طيبه ابا واتوه وهذا التمني فاعل المعنى

**فلهذا لا يتقدم على اعماليه والتمني لا يكره والثامن المستثنى**

وهي نوعان متصل وهي المخرج عن متعدي وبالا او احدى اخواتها

ومنقطع وهي المذكور بعد لها غير مخرج والمستثنى منصوب اذا كان

بعد الاغني الصيغة كلامه وجب تمام نحو جائت القوم الا زيدا اي

مقدماء المستثنى منه نحو ما جائت الا زيدا احد او منقطعا نحو

بجملتك  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه

**المستثنى**

بجملتك  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه

بجملتك  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه  
 كمنه نونش غورم صمرا تمام وشنه



جاء القوم الاحرار او كان بعد خلة او عدل في اكثر ايام خلا او ما عدا اى

ليس ولا يكون ويجوز فيه التَّصَبُّع على الاستثناء واختار البدل في كلام

غير موجب والمستثنى منه مذكور نحو ما جاء في القوم الايدي او الايدي

وليس على حسد العوام اذا كان المستثنى منه غير مذكور نحو ما جاء في الايدي

ومحفوظ بعد غير يتنوع ويتنوع في الاشياء في الاكثر وعدا وخلاوة

في الاقل واصل غير ان يكون صفة ويحمل على الا في الاستثناء ويعرب كما

عرب المستثنى بالاعلى التفصيل واصل الاستثناء ويحمل على غير الصفة

اذا تعدد الاستثناء فيلزم ما بعد لها صفة لا مستثنى نحو قوله تعالى

لو كان فيهم ما آتاه الله لفسدنا اي غير الله **والشاعر** حبي

باب كان وامره كما رخصي المبتدأ ويجوز حذف كان دون غير عند





ولا يقاس عليه ولا في القنطرة الآبالظف وقد يحذف المضاف

فيعطى اعرابه للمضاف اليه <sup>نقايه مقامه</sup> وهو القياس نحو قوله تعالى واسئل القرية

اي اهل القرية وقد يجر راعى الند ونحو قوله تعالى يريد الاخرة

بجر الاخرة قرأته اي ثواب الاخرة وقد يحذف المضاف اليه ويرى المضاف <sup>وهو المضاف اليه</sup>

على حاله ان عطف عليه بما اضيف الى مثل المحذوف في نحو ياتي زاعم وجبته

الاسد اي ذراعى الاسد او كثر مضاف الى مثل المحذوف في نحو ياتيتم تيمم عدي

والا فينبون المضاف عوضا عنه ان لم يكن المضاف غاية نحو قوله

تعالى وكلا آتيناه ونحو حينئذ ويومئذ اي كل واحد

وحين اذ كان كذا ويوم اذ كان كذا وان كان غاية في هي الجهات

الست وجب ولا غير في ليس غير منقايها المضاف اليه ياتي على الضم

والجواز

اوله

بامن راعى استربه

اخوه

فلا يلقينكم في سوءة عمر

عامه

لا بالكم

و اما الجزم <sup>مفعول مضارع</sup> دخله احدى الجوانم المذکورة سابقا فان كان  
 کلم المجازاة تقتضي شرطا و جزاء فان كانا مضارعی او الاقوال مضارعا بغير  
 فاء فالجزم من المضارع واجب وان كان الاول ماضيا او انشا مضارعا  
 جازا لجزم والرفع في الثاني وان كان الجزاء ماضيا متصرا فبمعنى المضارع  
 او مضارعا متقبلا لم او لم لا يجوز دخول الفاء فيه نحو ان ضربت  
 ضربت او لم اضرب وان كان الجزم جملة اسمیة او ماضیة غیر متصرفة  
 او بمعناه فلا بدح من قد ظاهرة او مقدرة او مضارعا مقترنا بالشیء  
 ان سوف ان ان او ما او فعلیة انشائیة کالامریة والنهیة والاستفهامیة  
 والدعائیة یمجد دخول الفاء فیهم نحو ان ضربت فانما مضروب و نحو  
 قوله تعالى من یفعل ذلک فلیس فی الله فی شیء فان کوهتموهن

بدرآمد کوم یوفای : غار از کسین آشنای : برباز از فاقه نرد و خیس : کنون اهل خرد است کدای : غایه  
 دایم نبرد فطره بملک برون : خا خرس جوا بکشتا برون :

الوجه ان الجزم من المضارع واجب وان كان الاول ماضيا او انشا مضارعا جازا لجزم والرفع في الثاني وان كان الجزاء ماضيا متصرا فبمعنى المضارع او مضارعا متقبلا لم او لم لا يجوز دخول الفاء فيه



حله في السنة واما الصدقة التي يجوز تقديمها بالمعروف  
تتبع الانكسار فتمت

اي نصف صدقات وقيل لا  
يسمى نصف سنه  
الماضي  
مستأنه

ففسى ان تكرر شيئا وان كان قيصه قد من قبل فصدقت وان

تعاشرتم فوضع له اخرى ومنه يتبع غير الاسلام دينان فيقبل منه

ونحو ان ضربك زيد فاضربه او فلا تضربه او فعل تقويه وان تكر مني

فيترك الله وان كان مهنار عابثا متبنا او منفيا بلا يجوز الفاء مع

الرفع وحذفه مع الجز من نحو ان تقرب اضرب او فاضربا او لا اضرب

او فلا اضرب واما العمل بالبعية فخمسة ولا يجوز تقديم شئ منها على

متبوعها وعاملها عامل متبوعها واعلمها كاعرابه **الاول** الصفة

وهي تابع يدل على معنى متبوعه مطلقا ويجوز تعدد ما يجرى جاني

الرجل العالم الفاضل ويجوز وصف النكوة بالجملة الخبرية ويلزم

فيها التمييز نحو جئت رجلا قام ابوه وقد تحذف لقنينة ويوصف





وَيَتَّوِذُهُ فِي تِلْكَ وَذِي لَمْتَنَاهُ تَانٍ وَتَانٍ وَتَانٍ بِأَوَّلِهِ مَدًى وَقَصراً

وَيَلْحَقُ أَوَّلَهُمَا حَرْفُ التَّنْبِيهِ نَحْيٌ هَذَا وَيَتَّصِلُ بِأَوَّلِهَا كَافُ الْخَطَابِ يُقَالُ

ذَاكَ ذَاكَ ذَاكَ ذَاكَ ذَاكَ وَكَذَلِكَ الْبَوَاقِي وَيَجْمَعُ بَيْنَهُمَا نَحْوُ هَذَا وَيُقَالُ تِلْكَ

وَأُولَئِكَ وَذَلِكَ وَتِلْكَ مُشْتَدَّةٌ تِيٍّ لِلْبُعِيدِ دَامَةً وَهَذَا وَهَذَا وَهَذَا وَهَذَا

فَلِلْكَائِ خَاصَّةٌ **وَالنَّوعُ الرَّابِعُ** الْمَوْصُولُ وَالْبَاقِي فِيهِ صِلَةٌ جَمْلَةٌ خَائِيَّةٌ مَعْلُومَةٌ

لِلسَّمْعِ فِيهَا ضَمِيرٌ عَائِدٌ إِلَى الْمَوْصُولِ وَيُجُوزُ حَذْفُهُ عِنْدَ قَرْنَتِهِ وَهُوَ الَّذِي لِلوَاحِدِ

وَلَمْتَنَاهُ الَّذِي وَالَّذِي وَلِجَمْعِهِ الَّذِينَ فِي الْأَحْوَالِ الثَّلَاثِ وَالَّتِي لِلوَاحِدِ وَلَمْتَنَاهُ <sup>الْمَوْصُولِ</sup>

الَّتَيْنِ وَالَّتِي وَبِجَمْعِهَا اللَّوَاتِي وَاللَّائِ وَاللَّائِي وَاللَّائِي وَاللَّائِي وَاللَّوَاتِي

وَذَائِبُ مَا لِلْمُسْتَفْهِمِ وَمَنْ وَمَا وَاتِي وَآيَةٍ وَالْأَوَّلُ وَاللَّامُ فِي اسْمِ الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ

بِمَعْنَى الَّذِي أَوَّلَتْهُ **وَالنَّوعُ الْخَامِسُ** الْمَعْرُوفُ بِاللَّامِ سِوَا مَا كَانَ لِلْفَعْلِ نَحْوُ جَاءَنِي

رَجُلٌ فَأَكْرَمْتُ الرَّجُلَ أَوْ لَجَسْتُ نَحْوَ الرَّجُلِ خِيَرَةٌ مِنَ الْمَرْثَةِ وَبِحَرْفِ الْإِنْدَاءِ إِذَا قَصِدَ بِهِ

مَعْنَى نَحْوِ الرَّجُلِ **وَالنَّوعُ السَّادِسُ** الْمُضَافُ إِلَى أَحَدٍ هَذِهِ الْحَسَّةُ أَضَافَةٌ

والله اعلم بالصواب

لأن حرفي المطفوف انما وضعت لان تقع مقام العامل الواحد  
وتنوب عن اختصاصه باللفظ لان قولك جائع وعمر  
اصح من اني زيد جائع عمر فخذ في الثاني وانتم مقام  
حرف المطفوف للاختصاص لا فائدة من غير ذلك  
معنى حرفي من الجمع والتعقيب والميل  
اصح من اني زيد في ذلك الحرف  
اللفظ

فان غلام زيد  
اصلاح  
اللفظ  
اللفظ  
اللفظ

اضافة ممنوعة نحو غلام زيد **والثاني** العطف بالحرف وهو تابع يتوسط بينه

وبينه متبوعه احد الحروف العشرة وهي الواو والفاء والهمزة وحرفي واو واما ولم

ولا لا وبلا وكن واذا عطف على الضمير المرفوع المتصل يجب تاكيده عن فصل نحو ضبت

انا وزيد الا ان يقع فصل فيجوز تركه نحو ضبت اليوم وزيد واذا عطف على الضمير

المجرور راعيد الخا فيض نحو مرت بك وبزيد ولما بينك والمطفوف

في حكم المطفوف عليه فيما يجب ويتبع له ويجوز عطف شيئين بحرف واحد على

معمولي عامل واحد بالاتفاق نحو ضوب زيد عمر وبكر خالد ولا يجوز على معمولي

عاجلين الا عند تقديم الجائز على أي نحو الذي يرضى والحجة عمر **والثالث**

التاكيد وهو قسم الفطري وهو تكرير اللفظ الاول او مراد فيه في الضمير المتصل

ويجوز في اللفاظ كلها نحو جائع زيد زيد وضبت وضبت وزيد زيد

الاول

الاول

الاول



سُمِّيَ لِأَنَّهُ يُقَرَّرُ مَعْنَاهُ حَقًّا

قَائِمٌ زَيْدٌ قَائِمٌ وَحَقْنُوهُ مُحَضَّرٌ بِالْمَعَارِفِ وَهُوَ نَفْسُهُ وَعَيْنُهُ وَكَلَامُهَا وَكَلَامُهَا

وَكَلَامُهَا وَحَقْنُوهُ وَابْتِغَاءُ وَابْتِغَاءُ وَابْتِغَاءُ وَابْتِغَاءُ وَابْتِغَاءُ وَابْتِغَاءُ

بِذِي وَنَزْهَةِ الْفَصِيحِ وَادَّارَكَ الْمَضْمُونُ الْمَقْصُولُ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنِ أَيْ أَوَّلًا بِمَنْفَعِلٍ

نَوَازِلَ ضَرَبَ بِهِ نَفْسُهُ أَوْ عَيْنُهُ **الرَّابِعُ الْبَدَلُ** وَهُوَ الْمَقْصُودُ بِالنِّسْبَةِ دُونَهُ

وَأَقْسَامُهُ أَرْبَعَةٌ بَدَلُ الْكَلِمَةِ الْكُلِّ أَنْ صَدَقَ عَلَى وَاحِدٍ نَوَازِلَ زَيْدٍ أَوْ خَوْفِ

وَبَدَلُ الْبَعْضِ مِنَ الْكَلِمَةِ الْكُلِّ أَنْ كَانَ جُزْءُ الْمَبْدَلِ لَمْ يَكُنْ خَوْفَ زَيْدٍ أَوْ رَأْسُهُ وَبَدَلُ

الِاسْتِحْوَاحِ أَنْ كَانَ بَيْنَهُمَا تَعْلُقٌ بَعِيدٌ أَوْ جَيْتٌ تَنْتَظِرُ التَّفْسِيرَ بَعْدَ ذِكْرِ الْأَوَّلِ

وَتَشْتَوِقُ إِلَى الثَّانِي نَحْوُ سَلَبِ زَيْدٍ ثَوْبَهُ وَبَدَلُ الْغِلْطِ أَنْ كَانَ ذِكْرُ الْمَبْدَلِ مِنْهُ

غَلْطًا نَوَازِلَ رَجُلًا حَلَاً وَلَا يَقَعُ فِي كَلَامِ الْفَصِيحِ بَلْ يُوْرِدُ وَنَهْ بِبَلٍ وَيَجِبُ

وَصِفُ الْفَكْرَةِ فِي الْمَعْرِفَةِ بَدَلُ الْكَلِمَةِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى يَا نَاصِيئَةً نَاصِيئَةً كَأَذْبَةٍ

بَدَلُ الْكَلِمَةِ الْكُلِّ أَنْ صَدَقَ عَلَى وَاحِدٍ نَوَازِلَ زَيْدٍ أَوْ خَوْفِ  
وَبَدَلُ الْبَعْضِ مِنَ الْكَلِمَةِ الْكُلِّ أَنْ كَانَ جُزْءُ الْمَبْدَلِ لَمْ يَكُنْ خَوْفَ زَيْدٍ أَوْ رَأْسُهُ وَبَدَلُ  
الِاسْتِحْوَاحِ أَنْ كَانَ بَيْنَهُمَا تَعْلُقٌ بَعِيدٌ أَوْ جَيْتٌ تَنْتَظِرُ التَّفْسِيرَ بَعْدَ ذِكْرِ الْأَوَّلِ  
وَتَشْتَوِقُ إِلَى الثَّانِي نَحْوُ سَلَبِ زَيْدٍ ثَوْبَهُ وَبَدَلُ الْغِلْطِ أَنْ كَانَ ذِكْرُ الْمَبْدَلِ مِنْهُ  
غَلْطًا نَوَازِلَ رَجُلًا حَلَاً وَلَا يَقَعُ فِي كَلَامِ الْفَصِيحِ بَلْ يُوْرِدُ وَنَهْ بِبَلٍ وَيَجِبُ  
وَصِفُ الْفَكْرَةِ فِي الْمَعْرِفَةِ بَدَلُ الْكَلِمَةِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى يَا نَاصِيئَةً نَاصِيئَةً كَأَذْبَةٍ

بَدَلُ الْكَلِمَةِ الْكُلِّ أَنْ صَدَقَ عَلَى وَاحِدٍ نَوَازِلَ زَيْدٍ أَوْ خَوْفِ  
وَبَدَلُ الْبَعْضِ مِنَ الْكَلِمَةِ الْكُلِّ أَنْ كَانَ جُزْءُ الْمَبْدَلِ لَمْ يَكُنْ خَوْفَ زَيْدٍ أَوْ رَأْسُهُ وَبَدَلُ  
الِاسْتِحْوَاحِ أَنْ كَانَ بَيْنَهُمَا تَعْلُقٌ بَعِيدٌ أَوْ جَيْتٌ تَنْتَظِرُ التَّفْسِيرَ بَعْدَ ذِكْرِ الْأَوَّلِ  
وَتَشْتَوِقُ إِلَى الثَّانِي نَحْوُ سَلَبِ زَيْدٍ ثَوْبَهُ وَبَدَلُ الْغِلْطِ أَنْ كَانَ ذِكْرُ الْمَبْدَلِ مِنْهُ  
غَلْطًا نَوَازِلَ رَجُلًا حَلَاً وَلَا يَقَعُ فِي كَلَامِ الْفَصِيحِ بَلْ يُوْرِدُ وَنَهْ بِبَلٍ وَيَجِبُ  
وَصِفُ الْفَكْرَةِ فِي الْمَعْرِفَةِ بَدَلُ الْكَلِمَةِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى يَا نَاصِيئَةً نَاصِيئَةً كَأَذْبَةٍ







حالة كلا صنف

أي ما يخص الاعراب ينفذ بين الاعراب

رفعوا الياء نصباً وجازوا المثنى واثنان وكلاً مضافاً الى مضمير جازى مسلمات

واثنان وكلاهما ورايت مسلمين واثنين وكليهما ومررت بمليين واثنين وكليهما

وهو ما يسميه علماء اللغة

**والثالث** لا يلقى الأتام الاعراب وهو قسمان أحدهما حركة أو حرفاً **الاول** الفعل

وهو ما يسميه علماء اللغة

المضارع الذي لم يتصل بأخوه ضمير وهو صحيح فوقعه بالضمّة ونصبه بالفتحة وجزئه

أي ما يخص الاعراب ينفذ بين الاعراب

بجذو الحركة نحو يضرب ولن يضرب ولم يضرب **والثاني** المضارع المذكور كان

آخره حرفاً علّة فوقعه بالضمّة ونصبه بالفتحة وجزئه بجذو الآخر نحو يغزو ولن

أي ما يخص الاعراب ينفذ بين الاعراب

يغزو ولم يغزو **والرابع** لا يكون الأنا قيص الاعراب وهو الفعل المضارع الذي اتصل

وهو ما يسميه علماء اللغة

بأخوه ضمير مرفوع غير النون فوقعه بالنون ونصبه وجزئه بجذو فيه نحو يضربان

ولن يضربا ولم يضربا فالجموع تسعة والمراد بالمنصرف ما دخله الجر والتنوين نحو زيد

أي ما يخص الاعراب ينفذ بين الاعراب

وبقي المنصرف اسم مفعولاً بالحركة لا يدخله الجر والتنوين وهو على نوعين سماعي



[illegible]

فَوَاحِشٌ مِّمَّا يَفْعَلُونَ ۚ فَوَاحِشٌ مِّمَّا يَفْعَلُونَ ۚ فَوَاحِشٌ مِّمَّا يَفْعَلُونَ ۚ

وَبُضْعًا جَمُوعًا وَمَعْرُوفًا وَرُحْلًا دُخْرًا أَعْلَامًا وَقِيَاسِيٍّ وَهُوَ كُلُّ عِلْمٍ عَزَمَ عَلَيْهِ وَزِنَ مَخْصُوصًا

بالفعل كضرباً وشتماً والنقطع واجتمع واستخرج أو في أوليه إحدى زوايا المضارع

غَيْرَ قَالٍ لِلتَّاءِ مِنْهُ نَزِيدٌ وَيَشْكُرُ كُلُّ أَعْمَلِ التَّفْضِيلِ وَالْحَقِيقَةِ مِنْ أَفْعَالٍ وَأَيْضًا وَكُلُّ

اعلم استغفر ذنوبك نقله الى الوهب عا وهدى اليك عن الله استغفر ذنوبك

قَالُونَ وَالْبَرَاءَةُ لَنَا فِي الْقُرْآنِ وَإِنَّمَا يُدْعِيهِمْ لِقَاءُ ذُنُوبِهِمْ وَآلِهِمْ

سورة الاحقاف : انا انزلناه بالحق وانا هو الحق

میں نے اس کو دیکھا کہ اس نے اپنے ہاتھ میں ایک گڑبڑی ہوئی شے

١٠٠

١٠٠

کتابخانه ملی ایران - تهران - ایران

أخو بعلبك وحفصه <sup>مختص</sup> والذين زانك تان علماً ووصفاً لا يدخله  
التاء نحو عمران وسكون ورحمن وكل جمع على فعال أو فاعل أو مساجد ومصانع  
ويجوز صرفه لفظاً <sup>غير المختص</sup> وروية الشعر أو للتناسب نحو سلاسل وقوارير وكل ما لا ينصرف

إذا اضيف أو دخله لام الشعر في انصرف نحو مرتبة بالاحمر **والثقة الثامن**

بحسب النوع وهو أربعة رفع ونصب مشترك بين الاسم والفعل وجزم مختص باللام  
وجزم مختص بالفعل وعلامة الرفع أربعة ضمة وواو والى ونون وعلامة النصب خمسة

فتحة وكسرة والى وياء وحذف النون وعلامة الجزم ثلاثة كسرة وفتحة وياء

وعلامة الجزم ثلاثة حذف الحركة وحذف الآخر وحذف النون **والثقة السابع**

بحسب الصفة فهو ثلاثة لفظي يظهر في اللفظ وتقدير يري ويحلى فلندكر

الاخيرين حتى يعلم ان ما عداها لفظي <sup>اللفظي يري ويحلى</sup> فالتقدير يري ما لا يظهر في اللفظ









لا يمانس في شئ  
حالي المنصب والجر كمن في الاسرار  
اعرابه شئ

فيتحرك الواو بالضم والياء بالكسرة فيبقى لفظيا في الاحوال الثلاث نحو جائني  
مضطفوا القوم ورأيت مضطفا القوم ودرت مضطفا القوم وان لم يكن مفتوحا

يخذ فان فيبقى تقديرية في الاحوال الثلاث نحو جائني ضارب القوم ورأيت  
ضارب القوم ودرت بضارب القوم وان كان تثنية فرفعته فقد يوي ونه نصبه  
وجره نحو ك الياء بالكسرة فيبقى لفظيا نحو جائني غلاما ابنيك ورأيت غلاما ابنيك  
ودرت بغلامي ابنيك **والسابع** الموقف عليه بالاسكان مما كان اعرابه بالحركة

فان كان غير متوينا بتكوين التمكن او كان في آخرة ثاء التانيث فاحواله الثلاث  
تقد يوي نحو احمد وضاربته وضارباته وان كان متوينا بغيره فرفعته وجوه  
تقد يوي دون نصبه نحو زيد واما المحلى في موضعين احدهما الام العرب  
المشتغل اخوه باعاب غير محكي نحو فرت بنريد فانه يحكى على زيد بالنصب  
فانه يرفع بالان فيبقى لفظيا لا تقتضيه في ما قبله  
انك هو القصب وشيخه  
فانه يقد بجائته زيد ودرت بنريد ليسكني الدار الدار  
زيد بالان صغره  
بالوق  
مشغره

في المحلى  
في الام العرب  
في المشتغل

عالم فعلیة وکذا العجین ضربه زید وقرن زید فی یاء فرغ المحل عما الفاعلیة فی الاقل

والتأنیة فی التأنی **والتأنی** المبني فهو ما كان حركته وسكونه لا يعامل بخلاف المعرب

فهو ما كان حركته وسكونه يعامل بالمبني على نوعين مبني الاصل ومبني العارض

**والاول** اربعة الحرف والاصني والآخر بقى اللام عند البصريين والجملة **والتأنی**

على نوعين لازم وغير لازم واللازم ما لا ينقلب عن البناء وهو المضمرات واسماء الاشارة

والموصلات غير آتية فانهما مبركان واسماء الافعال وقد سبقت وما كان على

فعال مصدرا كقما را وصفة نحو يا فاساق او علما المؤنث نحو خدام عند اهل الحجاز

**والاصوات** وهو كل لفظ حكم به صوت كفاقة او صوت به للبهائم كنخ ونبض

المربات وهي كل كلمتين ليس احدهما عاملة لكة الاخرى جملة اسماء

واحدا فان كان الثاني صوتا نبيا وكثيرا ففتح الاول نحو سبويه وان لم يكن صوتا

وینبذ ههنا التأنیة المبنیة من افعال التي بعدی الامر  
عند لا تنه اما المشابة زنة فقط واما المشابة عند لا كما  
وعند نزال عن قول البعلقة وعبدال فی امر النجی او الفجر  
وعند فساق من فاسقة وضام من خالطة



موتاً بنى الاقلى على الفتح ان كان آخره حرفاً صحيحاً نحو بعلبك وحضرت وعلى

التسكون ان كان آخره حرفاً علةً نحو معدى كروباً وأعراباً الثانى غير منصرف على اللغة

الفصيحة وان لم تجل اسماء واحداً ولكن تضمنت اثنين حرفاً فان لم تكن الاولى

لفظ اثنين بنى على الفتح ان كان آخرهما حرفاً صحيحاً وعلى التسكون ان كان آخرهما

حرفاً علةً نحو احد عشر واحد عشر وثلاثة عشر وثلاث عشرة وحادى عشر

وحادية عشر الاتع عشرة وتسعة عشر ونحو هو جارى بنت بنت وياين باين

وان كانت الاولى لفظاً ثنائياً بنى الثانى واى بالاقلى وحذف نونه نحو جائع اثنا

عشر جلد ورايت اثني عشر رجلاً ومرت باثني عشر رجلاً وبعض الكنايات

وهو كم للاستفهام ينصب ما بعده على التمييز نحو كم رجلاً للخبز تترجم عن الكثير

فيضاف الى ما بعده نحو كم رجلاً وكذا للعد ينصب ما بعده على التمييز نحو عدى كذا

درهما

عند الفراء وحسب  
يقصد بنى واخلاق يظهر  
عن فضل الميم في جملتها  
جملتها عند الفراء وحسب  
الاضافة والكفر استعارة  
بمعنى المصداق في غيرها  
الاولاد وجميعها

والى كانت لانشاء  
انكشروا غلبا  
انكشروا غلبا  
انكشروا غلبا





نحو يا رجل زيد ويا زيد وعرو وحروف النداء يا وايا وهيا واني والضمرة  
والمختص بالندبة واسم لالتف الجنس ان كان مفردا نكرة متصلة بلا غير  
مكررة نحو لا رجل والمضارع المتصل بـ تون جمع المؤنث او نون التأكيد

نحو يضر بن وتضر بن وهل يضر بن وهل يضر بن وهذه الالفاظ

يجب بناؤها **واما جائز البناء** فالظروف المضافة الى الجملة

واذا فانيا يجوز بناءها على الفتح نحو قوله تعالى يوم ينفع الصادقين

صدقهم وحسين ولومئذ وكذلك مثل وغيره مع ما وانه وان واسم

لا المكررة المتصل بها المفرد النكرة نحو لا حول ولا قوة الا بالله

فانه يجوز بناءها على الفتح ورفعها وفتح الاول مع نصب الثاني

ورفعه ورفع الاول مع فتح الثاني وهذه خمسة اوجد تجوزها امثاله

وصفة





من از مردان شریف  
از آن تهر که می بینم  
بسیار است  
در این شهر

خواری لیوالت ای سچال ب هر جامه سبز چای بو عیج هو  
منجم باز ارث رکت داری تنگ شکا هو که ظاهر بولد و ریغ خشت لب  
لب شکر تا کی رحمت خام شکست دلم و اغدار و خسته بی ذکر لال هو  
لاله خسارم له سایه شک خوینین رنگوه بعذر و سورم له قاپر عشقات  
عشقت از جانم رسوای عالم کرده چاک تویش لب لابی آن ای ست  
ایسته بولا و کز اف هر سن دین عشقه نکد هو کس جان اف او کرم و دی  
محو از نور و خوشه قط شقای نابیح باورت کرد به پهن کد او اگر چه دی

عشق کلام ملاجی  
سلیمان

کتاب و کلام

قال زید رب عمو فاعل حال  
مفعول مطلق فعل محذوف و هو اول

بطن کبیر کبیر صفت  
بطن مضاف الیه

زنی در فدا امر  
رسانا لغز

من کرم کرم خبره  
مبتدا

قاله عوارضها بنما صفت البس  
عوارض مضاف الیه التفتع التوا  
الذی یفتقد فیها القلب و التوا  
الذی یفتقد فیها القلب و التوا

نون الیوان من الیوان مسروق  
فاذا هویت فقد لقیته یونا

تجید

کتاب و کلام  
اول  
کتاب و کلام  
کتاب و کلام